



شماره ۲۳ - تیر ۱۳۹۲

نوشته های این شماره:

برخی ویژگی های گفتار و کردار رفرمیستی در جنبش کارگری

ص ۱

در سفره خانوارهای توده مردم و سبد کالاهای ضروری چه بر جا مانده است؟

ص ۲۱

مصاحبه تلویزیونی احمدی نژاد و آخرین حرف های خامنه ای

ص ۲۳

با دولت دهم

مجلس شهروندان درجه یک به دنبال امتیازات "مادام العمر"

ص ۲۷

برخی ویژگی های گفتار و کردار

رفرمیستی در جنبش کارگری

سهراب شباهنگ

تیر ۱۳۹۲

جنبش کارگری از هنگامی که به یک جنبش بزرگ اجتماعی تبدیل شد، جنبشی که هیچ طبقه اجتماعی نمی توانست آن را نادیده بگیرد و هر یک می کوشید به گونه ای آن را به خدمت

خود درآورد، با دو انحراف مهم روبرو بود یکی رفرمیسم (مکتبی که طرفدار تغییرات تدریجی و مخالف جهش یا انقلاب است) و دیگری آنارشیسم (مکتبی که نهاد دولت و اصل اقتدار را سرچشمه استثمار و همه مصائب اجتماعی می داند و خواهان محو فوری نهاد دولت و اقتدار در همه زمینه ها است). می گوئیم انحراف، زیرا این دو گرایش با هدف نهائی جنبش کارگری که محو استثمار و نظام طبقاتی در جامعه بشری در سطح جهانی است در تقابل قرار دارند، هر چند غالباً (و نه همیشه)، آنها نیز مدعی مبارزه با استثمار و طبقات استثمارگرند و حتی گاه (مشخصاً تا آنجا که به آنارشیسم مربوط می شود) به عبارت پردازی های تند و تیز در باره نابود ساختن تمام نهادهای سلطه و استثمار و اقتدار در جامعه و تحقق «آرمان رهایی» و غیره می پردازند. ما در این نوشته نخست جنبه های عام گرایش رفرمیستی در جنبش کارگری را به طور خلاصه بیان می کنیم و سپس می کوشیم برخی ویژگی های رفرمیسم را در جنبش کارگری ایران توضیح دهیم.

جنبه های عام رفرمیسم کارگری

- رد مبارزه طبقاتی برای برانداختن سرمایه داری و نظام طبقاتی به طور کلی از راه انقلاب های کارگری:

رفرمیست های کارگری ممکن است مبارزه طبقاتی را به طور کلی رد نکنند اما مبارزه طبقاتی به منظور برانداختن سرمایه داری و دگرگون کردن ریشه ای جامعه از راه انقلاب های کارگری را نمی پذیرند. آنها مبارزه طبقاتی را برای به دست آوردن یک رشته بهبودهای اقتصادی- اجتماعی یا سیاسی و فرهنگی و یا برای از میان برداشتن یک رشته از بازمانده های جامعه کهن (روابط و نهادهای پیشاسرمایه داری) می پذیرند یا ممکن است بپذیرند اما هنگامی که این مبارزه کل چارچوب نظام موجود، یعنی سرمایه داری، را هدف قرار می دهد و برای پیروزی آن، ضرورت برانداختن انقلابی نظام سیاسی حاکم مطرح می شود عقب می نشینند و در کنار نیروهای محافظه کار خواستار حفظ نظم موجود و مخالف انقلاب قرار می گیرند.

پذیرفتن مبارزه طبقاتی به عنوان یک واقعیت در تاریخ و در وضعیت جاری جامعه، به خودی خود به معنی داشتن موضعی انقلابی یا دست کم موضع انقلابی پیگیر نیست. بسیاری از نظریه پردازان و فعالان سیاسی و اجتماعی بورژوازی و خرده بورژوازی و حتی برخی از روشنفکرانی که منشأ اشرافی دارند ممکن است به عنوان فیلسوف، جامعه شناس، مورخ، سیاست شناس و حتی دست اندرکار سیاست، واقعیت مبارزه طبقاتی را به رسمیت بشناسند و در این مبارزه تا آنجا که کل نظم موجود را به

چالش نکشد شرکت کنند، اما مبارزه طبقاتی تا به آخر را نه به لحاظ نظری و نه عملی نمی پذیرند. مبارزه طبقاتی تا به آخر، یعنی مبارزه تا محو طبقات، تا هنگامی که مبارزه طبقاتی موضوعیت خود را از دست بدهد یعنی تا زمانی که طبقات و نظام طبقاتی و امتیازات طبقاتی دیگر وجود نداشته باشند. مبارزه طبقاتی تا به آخر در مرحله نخست مستلزم برانداختن نظام سیاسی و حقوقی حافظ روابط سرمایه داری و دیگر روابط استثمارگرانه و نیز مبارزه با روند بازگشت به چنین روابطی است (هنگامی که طبقات استثمارگر در اثر انقلاب سرنگون گشته اما نابود نشده اند). چنین مبارزه ای مستلزم استقرار قدرت سیاسی طبقه کارگر است: طبقه ای که دیگر نمی خواهد طبقه باشد (نه طبقه استثمار شونده و زیردست و نه طبقه استثمارگر و فرادست) و خواستار چنان روابط تولیدی و اجتماعی ای است که زمینه های استثمار و ایجاد و تحکیم طبقات و امتیازات طبقاتی را از میان بردارد. رفرمیسم کارگری که مخالف محو طبقات است با مبارزات و روندهایی که برای محو استثمار و محو طبقات ضروری هستند نیز مخالفت می ورزد. بدین سان یک ویژگی اساسی رفرمیسم کارگری، رد ضرورت استقرار فرمانروائی طبقه کارگر و پی ریزی روابط تولیدی سوسیالیستی است.

• رد ضرورت استقرار فرمانروائی طبقه کارگر و

پی ریزی روابط تولیدی سوسیالیستی

افق دید رفرمیست های کارگری در زمینه سیاست و مسأله قدرت سیاسی از افق دید بورژوائی و خرده بورژوائی فراتر نمی رود. آنها مانند بسیاری از بورژواها و خرده بورژواها با نگرشی عامیانه به دولت، آن را نهادی غیر طبقاتی یا فرا طبقاتی ارزیابی می کنند. دولت را نهادی در خدمت تمام طبقات اجتماعی می دانند. انتقاد آنها به دولت یا بهتر بگوئیم به حکومت، انتقاد به ناکارآمدی آن یا انتقاد به فساد یا جاه طلبی فردی برخی دولتمردان یا عدم رعایت قانون و غیره است. دولت از دید آنها ابزار سلطه یک طبقه بر طبقه دیگر، و دولت بورژوائی وسیله ای برای حفظ روابط تولیدی استثمارگرانه سرمایه داری نیست، بلکه ابزار و وسیله ای خنثی است که اگر «افراد خوب» آن را در دست بگیرند به نفع «جامعه» عمل می کند و اگر «افراد بد» آن را در دست داشته باشند به زیان «جامعه» حرکت خواهد کرد! آنها توجه ندارند که دولت های بورژوائی حتی اگر هیچ صاحبمنصب یا کارمند فاسد و رشوه خواری نداشته باشند، حتی اگر همه اعضای آنها از بزرگ تا کوچک بر اساس «شایسته سالاری» و بدون پارتی بازی در جایگاه خود قرار گرفته باشند، حتی اگر همه متخصص و کاردان و وظیفه شناس باشند باز هم در ماهیت بورژوائی و ضد کارگری این

دولت ها، به عنوان ارگان سیادت طبقاتی طبقات دارا و ابزاری که کارکرد آن مطیع و زیردست نگاه داشتن طبقات پائین جامعه به نفع بالائی هاست، تغییری رخ نمی دهد. زیرا چنین دولتی در بهترین حالت قانون اساسی و قوانین عادی را اجرا خواهد کرد و تابع حقوق بورژوائی خواهد بود اما این قوانین و چنین حقوقی پاسدار منافع سرمایه داران و دیگر استثمارگران و به زیان استثمار شوندهگان و طبقات پائین جامعه است.

یک دلیل نفهمیدن این موضوع از جانب رفرمیست ها این است که آنها «جامعه» را صرفا تجمع افراد در کنار یکدیگر می دانند و نه یک ساختار طبقاتی که مبتنی بر شالوده اقتصادی معینی است که جایگاه افراد را در روند تولید اجتماعی تعیین می کند: روابط و جایگاه هائی که سرشار از تضادند و زاینده تضاد. ساختار طبقاتی جامعه نه تنها بیانگر روابط تولیدی حاکم بر جامعه است، بلکه مضمون و عملکرد نهادهای سیاسی، حقوقی، دینی و دیگر نهادهای ایدئولوژیک موجود در جامعه را نیز تعیین می کند. گفتیم که رفرمیست ها ممکن است وجود تضادهای طبقاتی را بپذیرند اما نتایج اجتناب ناپذیر آن تضادها در عرصه های سیاسی و حقوقی را رد می کنند و با لفاظی و شعبده بازی سیاست و حقوق و نهادهای مربوط به آنها را غیر طبقاتی جلوه گر می سازند. آنها حتی تضادهای اقتصادی را در

چارچوب نظام حاکم و در روندی تدریجی و از طریق سازش و آشتی طبقاتی و یا در اثر پیشرفت علم و فن قابل حل می‌دانند.

از نظر آنها یکی از مهم‌ترین وسایل و شاید تنها وسیله‌ای که می‌تواند تضادهای اجتماعی و طبقاتی را حل کند همین ابزار دولتی است به شرط اینکه به دست «افراد خوب» بیافتد. در همین راستا تلاش می‌کنند با ورود در مجلس‌های قانون‌گذاری سرمایه‌داران و زمینداران، «قوانین خوب» و «به نفع مردم» وضع کنند و احتمالاً در کابینه‌های طبقات حاکم پست‌وزارتی به دست آورند. (البته این امر تنها در جاهائی ممکن است که به دلیل توازن نیروهای طبقاتی جامعه، حاکمان چنین اجازه‌ای می‌دهند و نه در رژیم ارتجاعی‌ای مانند حکومت اسلامی ایران که حتی برخی از عناصر «بنیانگذار» و «استوانه»‌های "خودی" را نیز «رد صلاحیت» می‌کند). اما دست‌یابی احتمالی به نمایندگی مجلس، پست‌های وزارت و حتی ریاست جمهوری از جانب نیروهای رفرمیست، نه تنها تغییری در وضعیت طبقه کارگر به عنوان طبقه‌ای فرودست و استثمار‌شونده در جامعه نمی‌دهد، بلکه حاکمیت بورژوازی را تحکیم می‌کند. به قدرت رسیدن ادواری احزاب و گرایش‌های رفرمیست و سوسیال‌دموکرات در اروپا و برخی کشورهای آمریکای لاتین و غیره این ادعای ما را تأیید می‌کند: عملکرد حکومت‌های «سوسیالیست»

میتران و اولاند در فرانسه، به هیچ‌رو تغییری در وضعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی طبقه کارگر این کشور، به عنوان طبقه‌ای فرودست و استثمار‌شونده، به وجود نیاورد: اصلاحات آنها در زمینه بهبود زندگی کارگران یا خدمات اجتماعی به سرعت از جانب خود حکومت‌های به اصطلاح سوسیالیست و یا حکومت‌های بعدی خنثی شد یا به زیر سؤال رفت. اقدامات سیاسی آنها، در سطح داخلی و خارجی، کاملاً در خط سیاست امپریالیستی پیشین و مرسوم‌شان در جهت حفظ و تحکیم سرمایه‌داری انحصاری و داشتن سهمی از غارت جهان در کنار دیگر قدرت‌های سلطه‌گر بود و هست. همین امر در مورد حزب «سوسیال‌دموکرات» آلمان و «حزب کارگر» انگلستان و احزاب مشابه در ایتالیا، اسپانیا، یونان، اسرائیل و غیره نیز صادق است.

در مورد احزاب کارگری اصلاح طلب برزیل و آفریقای جنوبی، یعنی «حزب کار» در برزیل و به اصطلاح «حزب کمونیست» در آفریقای جنوبی، نیز باید گفت هرچند این احزاب در تحول سیاسی دموکراتیک این کشورها نقش مؤثری ایفا کردند، اما هنگامی که مسأله کارگران و خواست‌های مستقل این طبقه پیش آمد و هنگامی که می‌بایست بین منافع طبقه سرمایه‌دار و منافع طبقه کارگر یکی را انتخاب کرد، «حزب کار» در برزیل و «حزب کمونیست» در آفریقای جنوبی، جانب طبقه

سرمایه دار را گرفتند. در برزیل به رغم رشد اقتصادی و افزایش ثروت در ده یا دوازده سال گذشته، قدرت خرید کارگران افزایش نیافته است و جنبش میلیونی اعتراضی اخیر توده های زحمتکش برای بهبود خدمات اجتماعی، بهبود شرایط کار و غیره که با سرکوب پلیس دولتی مواجه شد نشان داد که سیاست حزب رفرمیست حاکم همان سیاست بورژوائی است.

کشتار ده ها کارگر معدن و زخمی و دستگیر کردن صدها تن از آنان در آفریقای جنوبی توسط پلیس حکومتی در سال گذشته با تأیید بزرگترین اتحادیه کارگری این کشور همراه بود، اتحادیه ای که با «حزب کمونیست» آفریقای جنوبی و حزب کنگره ملی آفریقا (حزب نلسون ماندلا) پیوند نزدیک دارد. خود این دو حزب نیز که در دوران پس از رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی همواره در قدرت سیاسی بوده اند، در کشتار و سرکوب کارگران و به طور کلی سیاست ضد کارگری حکومت شریک جرم بوده اند. اگر حکومت نژادپرست سابق آفریقای جنوبی اساساً حامی سرمایه داران سفید پوست بود و حقوق سیاسی و مدنی سیاه پوستان و دیگر رنگین پوستان را پایمال می کرد، حکومت کنونی آفریقای جنوبی هرچند با سیاست تبعیض نژادی مخالف است و «حقوق شهروندان» را فارغ از تعلق نژادی شان به رسمیت می شناسد اما ماهیتا حامی نظام سرمایه داری است که به «لطف سیاست ضد

تبعیض نژادی اش» این حمایت هم شامل سرمایه داران سفیدپوست (داخلی و خارجی)، هم بورژوازی سیاه پوست نوپا و هم بورژوازی دورگه می شود. همچنین به رسمیت شناختن حقوق شهروندان و حق اعتصاب مانع از آن نشده است که پلیس حکومت آفریقای جنوبی کارگران اعتصابی را گلوله باران کند!

بدین سان رفرمیست ها نه تنها خواستار برانداختن بورژوازی و درهم شکستن ماشین دولتی طبقات استثمارگر نیستند، بلکه خواهان شرکت در دستگاه دولتی و مجالس قانونگذاری و دستگاه اجرائی طبقات حاکم اند و در صورت رسیدن به قدرت همان سیاست بورژوازی را به عمل در می آورند و گاه به خاطر نفوذی که در میان جمعیت از جمله در میان بخشی از کارگران دارند، به اقداماتی ضد کارگری دست می زنند که حکومت های «بورژوائی خالص» به سادگی از عهده آن بر نمی آیند.

از آنجا که رفرمیست ها مخالف درهم شکستن دستگاه سلطه بورژوازی و دیگر طبقات استثمارگرند، از آنجا که برای قانون و حقوق، همچنان که برای دولت و حکومت، سرشتی غیر طبقاتی قایل اند، طبیعتاً نمی توانند خواستار تغییر شالوده اقتصادی جامعه باشند زیرا قدرت سیاسی حاکم و نظام حقوقی موجود و نهادهای مربوط به آنها مهم ترین پاسداران شالوده اقتصادی- اجتماعی موجود یعنی روابط

تولیدی استثمارگرانه اند و مخالفت با برانداختن قدرت سیاسی حاکم و نظام حقوقی موجود و نهادهای مربوط به آنها طبیعتاً به معنای مخالفت با تغییر ریشه ای روابط تولیدی نیز هست. اما این تنها علت عدم تمایل رفرمیست ها به تغییر ریشه ای روابط تولیدی حاکم نیست. علت دیگر و شاید مهم تر این است که رفرمیست ها روابط تولید سرمایه دارانه را جاودانه تصور می کنند و تغییر بنیادی این روابط و پی ریزی روابط تولیدی دیگری که در آن از استثمار و کار مزدی و تقسیم افراد به تصمیم گیرنده و مجری، به فرمانده و فرمانبر و غیره اثری نباشد را ناممکن می دانند. آنها نه زوال اقتصادی سرمایه داری (روند فروپاشی سرمایه داری در اثر تشدید تضادهای درونی آن و به طور مشخص تضاد بین سرشت اجتماعی کار و سرشت خصوصی تصاحب و مالکیت) را قبول دارند و نه تشدید تضادهای طبقاتی را. بدین سان رفرمیست ها هم به دستگاه سیاسی و حقوقی سرمایه داری (ماشین دولتی و نظام حقوقی) و هم به روابط تولید سرمایه داری ایمان و اعتقادی خرافی دارند و در بهترین حالت خواهان اصلاحاتی در آنها هستند و نه برانداختن آنها و نشان دادن دستگاه سیاسی و حقوقی نوین و پی ریزی روابط اقتصادی نوینی که مانع سر برآوردن استثمار و نظام طبقاتی گردد.

رفرمیست ها از آنجا که روابط تولید سرمایه داری و نظام طبقاتی (وجود و حتی ضرورت وجود طبقات فرادست و فرودست در جامعه) را امری ابدی می بینند، دولت را هم نهادی جاودانی می پندارند. برای آنها تحقق جامعه بی طبقه و بی دولت ناممکن است. اگر آنارشیست ها الغای فوری دولت را پیش از محو طبقات، و یا همزمان با برانداختن قدرت بورژوازی و دیگر استثمارگران، موعظه می کنند (که همان معنی محو دولت پیش از محو طبقات را می دهد چون به محض برافتادن بورژوازی از قدرت، طبقات محو نمی شوند)، رفرمیست ها مانند بورژوازی و دیگر طبقات دارا برای نهاد دولت، زندگی جاودانی قایل اند.

به طور کلی وابستگی فکری و ایدئولوژیک رفرمیست های کارگری به دستگاه نظری و ایدئولوژیک بورژوازی و خرده بورژوازی، باعث می شود که اینان از نظر سیاسی و عملی نیز استقلال نداشته باشند و از بورژوازی یا خرده بورژوازی دنباله روی کنند (چه در حکومت باشند و چه در اپوزیسیون).

نداشتن سیاست مستقل

آری، رفرمیسم کارگری به علت وابستگی نظری و ایدئولوژیکی به دیدگاه های بورژوائی و خرده بورژوائی ناتوان از داشتن سیاست مستقل کارگری است، یعنی سیاستی که در جهت منافع درازمدت و خواست های فوری

طبقه کارگر باشد و مبارزه طبقاتی برای برانداختن طبقات استثمارگر و پی ریزی جامعه ای بدون استثمار و طبقات را تقویت کند و به پیش برد. سیاست رفرمیست های کارگری در عرصه تشکیلات نیز خود را نمایان می کند. آنها یا صاف و ساده مخالف ایجاد حزب سیاسی مستقل طبقه کارگرند و به دنباله روی از این یا آن حزب غیر کارگری (مثلا حزب بورژوائی یا خرده بورژوائی «دموکرات» یا «ترقی خواه») و یا فلان و بهمان شخصیت روی می آورند، یا به ایجاد حزبی مبادرت می ورزند که از نظر تشکیلاتی مستقل اما از نظر سیاسی دنباله رو بورژوازی است، دست کم به این علت که از دستگاه فکری و سیاسی بورژوازی نگسسته است. برخی طرفدار حزبی «تمام خلقی» یعنی متشکل از نمایندگان طبقات مختلف با منافع متفاوت و متضاد هستند و برخی نیز به طور کلی با تحزب و تشکل مخالفت می کنند.

همین گرایش ها در سیاست اتحادیه ای رفرمیست های کارگری نیز خود را نشان می دهند: یک گرایش رایج و گسترده این است که به بهانه ضرورت استقلال سندیکا یا اتحادیه، (یا به بهانه اختناق و ترس از سرکوب دولتی) با فعالیت سیاسی و یا موضع گیری سندیکا در رویدادهای سیاسی جامعه مخالفت می کنند: آنها مروج «بی طرفی سیاسی» سندیکا یا اتحادیه هستند. واقعیت این است که اقتصاد و سیاست

از هم جدا نیستند و سندیکا اگر خود را از مبارزه سیاسی و موضع گیری سیاسی منع کند، مبارزه اقتصادی و اجتماعی نیز نمی تواند انجام دهد. مثلا سندیکا نمی تواند به مسایل و خواست های مربوط به مزد، شرایط کار، بیمه بیکاری و بازنشستگی، بیمه های اجتماعی و غیره بپردازد اما نسبت به قانون کار یا اقلام بودجه دولتی نظری نداشته باشد و یا سکوت کند؛ سندیکا نمی تواند اعتبارات دولتی در مورد آموزش، بهداشت، مسکن و دیگر خدمات اجتماعی و نیز چگونگی ارائه این خدمات را نادیده بگیرد؛ سندیکا نمی تواند بدون حق تشکل، گردهمائی، بیان علنی خواست های کارگران، افشای فشارها و ستم های کارفرمایان و دولت بر کارگران، مخالفت با تبعیض های مختلف در محیط کار و جامعه، آزادی راه پیمائی، اعتراض جمعی، اعتصاب و غیره به زندگی خود ادامه دهد، از این رو نمی تواند بی اعتنا به آزادی های سیاسی دموکراتیک باشد یا با سرکوب و دستگیری و محاکمه فعالان کارگری و به طور کلی فعالان سیاسی مخالفت و مبارزه نکند. سندیکا نمی تواند از خواست های زنان، به ویژه زنان کارگر، و برابری آنان با مردان در تمام عرصه های اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، سیاسی و فرهنگی پشتیبانی نکند؛ سندیکا نمی تواند نسبت به خواست های جوانان و از جمله دانشجویان بی اعتنا باشد؛ سندیکا نمی تواند به

محیط زیست که با شرایط کار و زیست کارگران پیوند ناگسستنی دارد و به سیاست دولت و طبقات حاکم در این زمینه بی توجه باشد و نظرات و خواست های خود را بیان نکند؛ سندیکا نمی تواند چشم خود را نسبت به سیاست های شوونیستی و نظامی گری و ستم های دینی و ملی ببندد و سکوت کند، چون این سیاست ها علاوه بر لطامات بزرگی که به کل جامعه می زند در راه وحدت و همبستگی کارگران در سطح ملی و بین المللی سنگ می اندازند؛ سندیکا نمی تواند به سیاست خارجی که روی دیگر سیاست داخلی است و بر وضعیت اقتصادی و سیاسی مردم و جامعه اثر می گذارد اعتنائی نداشته باشد؛ سندیکا نمی تواند نسبت به سیاست های جنگ افروزانه و تجاوزگرانه از جانب هر دولت و سازمانی که باشد ساکت بماند؛ سندیکا نمی تواند نسبت به مسایل کارگران در سراسر جهان، نسبت به دستاوردها و شکست های کارگران در سراسر گیتی چشم فروبندد و همبستگی جهانی کارگری را فراموش کند. می بینیم که تمام این موارد که سندیکا نمی تواند از آنها چشم پوشی کند مستلزم مداخله سیاسی و موضع گیری سیاسی سندیکا است هر چند این مداخله با مداخله حزبی یکسان نیست و جای آن را نمی گیرد ولی اجتناب ناپذیر است. با در نظر گرفتن این موارد و ده ها مورد مشابه دیگر به خوبی روشن می گردد که تز «بی طرفی سیاسی

سندیکا» حیلۀ کثیفی از جانب طبقه حاکم برای ساکت کردن کارگران و مطیع نگاه داشتن آنهاست. بورژوازی و دیگر طبقات و گروه های استثمارگر و کارگزاران آنها که مبلّغ به اصطلاح «بی طرفی سیاسی» سندیکاها هستند هر زمان که لازم ببینند این تز خود را زیر پا می گذارند و آشکارا به پیشبرد سیاست خود در سندیکاها، حتی با زور و تهدید و تطمیع، می پردازند. "بی طرفی سیاسی سندیکا" به معنی سکوت در برابر سیاست بورژوازی و پذیرش حاکمیت آن است و از این رو از سوی کارگرانی پذیرفته می شود که به ضرورت مبارزه رو در رو با بورژوازی و داشتن سیاست مستقل کارگری و پیشبرد این سیاست در عرصه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پای بند نیستند و یا هنوز به این آگاهی نرسیده اند.

یک بینش انحرافی دیگر در مورد سندیکا، که بیشتر از سوی برخی گرایش های آنارشیستی (مانند آنچه در تاریخ جنبش سندیکائی به «سندیکالیسم انقلابی» و «آنارکوسندیکالیسم» معرف شده است) دامن زده می شود این است که سندیکا را تنها سازمان کارگری می دانند و وظیفه تغییر اساسی وضعیت طبقه کارگر در جامعه و به طور کلی وظیفه تغییر بنیادی جامعه را بر دوش سندیکا می گذارند و گاه تا آنجا پیش می روند که سندیکا را همچون مدل جامعه آینده معرفی می کنند. اینکه سندیکاهای

مستقل و رزمنده کارگری - سندیکاهائی که هم به مبارزه اقتصادی و اجتماعی می پردازند و هم با رد تز بی طرفی سیاسی سندیکاها، در مبارزات سیاسی طبقه کارگر نیز شرکت دارند، می توانند و باید سهم بزرگی در مبارزه طبقاتی، در ایجاد همبستگی و اتحاد میان کارگران مزدی و در تغییر وضعیت اجتماعی - اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر ایفا کنند درست است اما سندیکا تنها سازمان طبقه کارگر نیست و به خاطر محدودیت های حوزه مبارزه سندیکائی (حتی اگر بر تنگ نظری ها و محافظه کاری های رفرمیستی و بر تز ارتجاعی بی طرفی سیاسی سندیکا غلبه کند) نمی تواند تمام وظایف مربوط به مبارزه طبقه کارگر برای آزادی خود و کل جامعه را بر دوش کشد. نه تنها سندیکای یک کارخانه یا یک صنعت یا رشته تولیدی، بلکه مجموعه سندیکاها و به اصطلاح کنفدراسیون سندیکاهای صنایع و رشته های مختلف تولیدی و خدماتی نیز قادر به چنین کاری نیستند. طبقه کارگر در مبارزه خود برای برانداختن سرمایه داری و نظام طبقاتی ناگزیر از مبارزه در عرصه های مختلف و اشکال مختلف است: یعنی مبارزه های متفاوتی را باید به پیش برد که با آنکه همگی به طور کلی هدف واحدی دارند از نظر شیوه عمل متفاوتند و روش ها و سازمان های متفاوتی را می طلبند. این سازمان ها عبارتند از حزب سیاسی طبقه کارگر،

سندیکا یا اتحادیه کارگری، شورا یا ارگان قدرت دولتی کارگری، کمیته کارخانه یا محل کار که ارگان مدیریت کارگری است. این دو سازمان اخیر (شورا و کمیته کارخانه یا محل کار) تنها در روند انقلاب کارگری و به ویژه پس از تسخیر قدرت به دست طبقه کارگر شکل می گیرند و توسعه می یابند و سندیکا به تنهایی نمی تواند علاوه بر کارهای ویژه خود وظایف حزب، شورا، کمیته کارخانه و محل کار و سازمان سراسری تنظیم و برنامه ریزی اقتصادی - اجتماعی ای را که پس از انقلاب برای ساختمان سوسیالیسم ضرورت می یابد بر عهده گیرد. با این همه این تصور در ذهن برخی از کارگران و فعالان کارگری وجود دارد که سندیکا یا شورا به تنهایی قادر به انجام همه این کارها است. آنها از سندیکا یا شورا در ذهن خود «سازمانی همه فن حریف» می سازند و تمام وظایف مبارزه طبقاتی را بر عهده آن می گذارند. برخی نیز اصطلاح «ظرف مبارزه» را به کار می برند و می خواهند همه چیز را در یک ظرف بریزند!

بینش تک سازمانی یا «سازمان همه فن حریف» (خواه این سازمان حزب باشد یا سندیکا یا شورا یا کمیته کارخانه یا کمیته کارگری و غیره)، بینشی یکسو نگر و محدود است و وسعت و پیچیدگی مبارزه طبقاتی و تنوع این مبارزه و عرصه ها و اشکال آن را نمی بیند. این بینش، به ویژه تا آنجا که تنها

• نفی ضرورت رهبری طبقه کارگر

یک ویژگی دیگر رفرمیسم کارگری نفی وظیفه رهبری طبقه کارگر است. منظور از رهبری (یا سرکردگی یا هژمونی) این است که الف) طبقه کارگر در مبارزه برای دستیابی به اهداف درازمدت و اهداف فوری خود باید نقش رهبری چنین مبارزه ای را داشته باشد. باید خود این طبقه اهداف مبارزه، چگونگی رسیدن به این اهداف را درک و تعیین کند و سازماندهی مبارزه تا به آخر را در دست داشته باشد. جنبش کارگری بین المللی از دیرباز به این اصل دست یافته که آزادی طبقه کارگر تنها به دست خود این طبقه ممکن است. در چنین درکی از روند آزادی طبقه کارگر، پیوندی نزدیک و ارگانیک بین ضرورت رهبری طبقه کارگر و استقلال این طبقه به روشنی دیده می شود زیرا اگر طبقه کارگر رهبری مبارزه را در دست نداشته باشد، مبارزه در جهت اهداف او جریان نخواهد یافت و طبقه یا قشر یا گروه دیگری میوه چین مبارزات کارگران خواهند بود.

ب) استقلال طبقه کارگر که به معنی استقلال نظری و سیاسی و تشکیلاتی پرولتاریاست مرادف و مستلزم انزوا نیست! طبقه کارگر در جامعه طبقاتی با طبقات دیگر زندگی می کند و در همین جامعه و در همین مجموعه طبقاتی است که باید مبارزه خود را به پیش ببرد.

سازمان طبقه کارگر را سندیکا یا شورا می داند و ضرورت حزب سیاسی طبقه کارگر را نفی می کند (البته نفی ضرورت حزب کارگری هم از موضع رفرمیستی می تواند صورت گیرد و هم از موضع آنارشیستی)، در تحلیل نهائی به کم بها دادن به سیاست و مبارزه سیاسی مستقل و کامل طبقه کارگر منجر می شود: مبارزه سیاسی برای اینکه به نتیجه برسد به سازمان خاص خود و به انجام کامل این مبارزه در عرصه سیاسی نیاز دارد که از عرصه سندیکائی و حتی شورائی فراتر است و این سازمان حزب سیاسی مستقل پرولتاریاست.

به همین طریق بینشی که تنها عرصه مبارزه کارگران را مبارزه سیاسی در چارچوب حزبی می بیند و به سازمان های دیگر طبقه کارگر مانند سندیکا، شورا، کمیته کارخانه و محل کار و غیره بهای لازم نمی دهد یا آنها را وابسته به حزب و زیر مجموعه حزب سیاسی کارگران می انگارد، در واقع تنوع و پیچیدگی مبارزه و عرصه های آن و توده های غیر حزبی را از نظر دور می دارد و در تحلیل نهائی و در بهترین حالت و در صورت پیروزی فرمانروائی حزب را جانشین فرمانروائی طبقه کارگر می کند که مغایر اهداف فوری و نهائی این طبقه است.

دست می آید که خود این طبقه در چنین مبارزاتی پیشرو، ثابت قدم و سخت کوش باشد و آلت‌رناتیوهای انقلابی، مبتنی بر آگاهی و قابل تحقق ارائه دهد و به پیش برد. اما رهبری زحمتکشان غیر پرولتری و به طور کلی توده های وسیع مردم تنها برای منزوی کردن سرمایه داران و زمینداران و در تحلیل نهائی برانداختن آنها نیست، بلکه این امر برای ساختن جامعه پس از سرنگونی سرمایه داری یعنی برای ساختمان سوسیالیسم نیز ضرورت دارد.

رفرمیسم کارگری از آنجا که به لحاظ نظری و عملی و سیاسی دنباله رو بورژوازی و خرده بورژوازی است، از آنجا که روند فروپاشی سرمایه داری در اثر تضادهای درونی آن و ضرورت برانداختن سرمایه داری از راه مبارزه طبقاتی طبقه کارگر به ضد بورژوازی را قبول ندارد، ضرورت رهبری طبقه کارگر چه در مبارزه ویژه این طبقه (یعنی مبارزه کار و سرمایه) و چه رهبری مبارزه توده های مردم توسط طبقه کارگر به ضد ستم های گوناگون را نمی پذیرد و گاه برای توجیه این تنگ نظری بهانه استقلال مبارزات کارگری را به پیش می کشد درحالی که استقلال نظری، سیاسی و تشکیلاتی طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی و ضرورت رهبری طبقه کارگر دو بالی هستند که مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای پیروز شدن به هر دوی آنها نیازمند است.

روشن است که رابطه طبقه کارگر با سرمایه داران و زمینداران رابطه ای مبتنی بر مبارزه و تضاد آشتی ناپذیر است، نه از همکاری طبقه کارگر با اینان و نه حتی از «رهبری» طبقه کارگر بر اینان تا هنگامی که نقش طبقه حاکم و مسلط دارند سخنی نمی تواند در میان باشد. اما جامعه سرمایه داری تنها از طبقه کارگر مزدی در یک سو و طبقات سرمایه دار و زمیندار در سوی دیگر تشکیل نمی شود. در این جامعه توده های کمابیش وسیع زحمتکشان غیر پرولتری نیز وجود دارند، یعنی لایه ها و گروه های مختلف مولدانی که کسی را استثمار نمی کنند، بلکه خود به طور مستقیم یا غیر مستقیم توسط سرمایه داران، زمینداران و دولت سرمایه داری استثمار می شوند و فقر و بی اعتمادی به آینده آنان را تهدید می کند. افزون بر این در معرض انواع فشارها و ستم ها و تبعیض های سیاسی و فرهنگی جامعه سرمایه داری و یا بازمانده های نظام های پیشین نیز قرار دارند و طبیعتاً به شیوه خود با این ستم ها و تبعیض ها مبارزه می کنند. دیدیم که طبقه کارگر نه تنها برای خواست های اقتصادی و اجتماعی، بلکه برای آزادی ها و حقوق سیاسی و مدنی و خدمات اجتماعی و فرهنگی نیز مبارزه می کند و در چنین مبارزه ای می تواند و باید رهبری مبارزات دموکراتیک، حق طلبانه و ترقی خواهانه توده های وسیع مردم را نیز در دست گیرد. این رهبری تنها هنگامی به

• رد نظری یا عملی خصلت بین المللی جنبش طبقه کارگر برای آزادی؛ برخی دیدگاه های رفرمیستی در باره «نظم جهانی» و رابطه بین جنگ و انقلاب

رفرمیسم کارگری خصلت بین المللی و جهانی جنبش طبقه کارگر برای آزادی را به عنوان یک اصل نمی پذیرد و اگر در تئوری هم (به خاطر ضعف یا عوام فریبی) با آن مخالفت نکند، در عمل آن را رد می کند. رد خصلت بین المللی و جهانی طبقه کارگر به چند شکل نمودار می شود:

- تقلیل هدف نهائی طبقه کارگر از محور استثمار و نظام طبقاتی در سطح جهانی به بهبود وضع کارگران و استقرار «عدالت اجتماعی» در سطح یک کشور یا یک ملت. از مفهوم کشتار و مبهم «عدالت اجتماعی» که بگذریم، توضیح نکته ای در باره رابطه بین مبارزات طبقه کارگر در سطح ملی و بین المللی یا جهانی بی فایده نیست. روشن است که مبارزه طبقه کارگر با روابط سرمایه داری و طبقه سرمایه دار که هر دو خصلت بین المللی و جهانی دارند و به طور کلی مبارزه برای محور استثمار و طبقات، مبارزه ای با خصلت بین المللی و جهانی است. اما این پیکار بین المللی از طریق یک رشته پیکارهایی که در چارچوب این یا آن کشور صورت می گیرند تحقق می یابد. مبارزه مشخصی که طبقه

کارگر هر کشور با آن روبروست در درجه اول مبارزه با سرمایه داران خودی و دولت آنها است. اما این مبارزه حتی در صورت پیروزی، که به معنی پیروزی نهائی نیست، پایان نمی پذیرد و تنها باید همچون تسخیر یک موضع و به دست آوردن یک پایگاه در پیکار عمومی با سرمایه داری و امپریالیسم بدان نگریسته شود. رفرمیست ها مبارزه طبقه کارگر را - که چنانکه دیدیم به مبارزه ای محدود و سر و دم بریده تبدیل کرده اند- با زندانی کردن در چارچوب ملی و کشوری باز هم محدود تر می سازند و خصلت انقلابی آن را محو می کنند. آنها با بورژوازی خودی به ضد طبقه کارگر دیگر کشورها و توه های مردم و ملت های زیر سلطه در جهان و در درون کشور خود همگام یا متحد می شوند. رفرمیست ها، به پیروی از بورژوازی، به بهانه حفظ «منافع ملی» مانع انجام وظایف بین المللی طبقه کارگر می شوند بدین سان شوونیسم و ملی گرایی یکی از ویژگی های رفرمیسم کارگری است.

- قایل شدن به برتری طبقه کارگر یک کشور نسبت به کارگران کشورهای دیگر و اعتقاد به ضرورت تبعیت دیگران از سیاست آن طبقه کارگر خاص. یک جنبه دیگر رد خصلت بین المللی جنبش طبقه کارگر و خدشه دار کردن همبستگی و اتحاد کارگران کشورهای مختلف اعتقاد به برتری و یا سرکردگی طبقه کارگر

یک کشور معین است که ممکن است گام‌های بسیار بزرگی در راه آزادی خود و یاری به هم طبقه‌ای‌ها و یا توده‌های زیر ستم در سراسر جهان نیز برداشته باشد. این نوعی شووینیسیم در درون جنبش کارگری است و به استقلال جنبش طبقه کارگر که در بالا دیدیم و به روند خودآزادی این طبقه لطمه می‌زند. این روند همچنین ضرورت مسئولیت‌پذیری و اتکا به خود را که از شرایط پیروزی مبارزات کارگران و هر گونه مبارزه انقلابی است به زیر سؤال می‌برد و روش و روحیه دنباله‌روی و تبعیت را در کارگران دامن می‌زند. در ضمن نباید فراموش کرد کسانی که به تبعیت از یک «قطب» (حتی اگر قطب انقلابی فرض شود) خو گرفته باشند، در شرایط دیگر تقریباً به سادگی می‌توانند تبعیت از «قطب» دیگری را جانشین آن کنند. نظری به تحولات سیاسی اروپای شرقی در بیست سال اخیر درستی این ادعا را نشان می‌دهد.

- رد تشدید تضادهای میان کشورهای سرمایه‌داری و دسته‌بندی‌های امپریالیستی در سطح جهانی؛ انکار هژمونی طلبی همچون یک اصل سیاست بورژوازی و امپریالیسم. رفرمیست‌های کارگری، به ویژه رفرمیست‌های کارگری کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی، درست همان‌طور که از روند کاهش تضاد بین کار و سرمایه و همکاری طبقاتی بین کارگران و سرمایه‌داران حرف

می‌زنند، تضادهای بین خودکشورها و بلوک‌بندی‌های امپریالیستی را نیز منکر می‌شوند و مدعی کاهش اختلافات و افزایش زمینه‌های همکاری و نزدیکی بین این دولت‌ها و بلوک‌ها و احتمالاً غلبه یک دسته‌بندی از راه رقابت مسالمت‌آمیز هستند. رفرمیست‌ها سلسله مراتب قدرت‌ها در جهان و نظم مبتنی بر این سلسله مراتب را که در واقع انعکاس تقسیم جهان بین دولت‌ها و بلوک‌بندی‌های امپریالیستی به تناسب قدرت و ثروت هر دولت یا بلوک است می‌پذیرند و آن را «طبیعی» می‌دانند. آنها مانند ایدئولوژی پردازان بورژوازی ادعا می‌کنند که با توسعه دموکراسی در سراسر جهان زمینه جنگ از میان می‌رود. نخست باید گفت که آنها از دموکراسی جز دموکراسی بورژوائی، که کم‌هزینه‌ترین و کارآمدترین شکل و قالب برای سلطه سیاسی بورژوازی است، چیز بیشتری نمی‌فهمند، دوم اینکه توجه ندارند یا به نفعشان نیست توجه کنند که دولت‌های بورژوا دموکراتیک کشورهای بزرگ سرمایه‌داری خود از پشتیبانان، پاسداران و در موارد زیادی از بنیان‌گذاران رژیم‌های استبدادی در سراسر جهان‌اند و در عرصه سیاست داخلی نیز تا آنجا می‌توانند دامنه آزادی‌های دموکراتیک کارگران و توده‌های مردم را محدود می‌کنند و سوم اینکه برخی از جنگ‌های بزرگ و بسیاری از «جنگ‌های نیابتی»

بین همین کشورهای بورژوا دموکرات رخ داده است و می دهد.

- قابل شدن به تقابل بین مبارزه انقلابی و حفظ

صلح در سطح ملی و بین المللی: رفرمیست ها به بهانه حفظ «صلح» با مبارزه انقلابی کارگران با نظام سرمایه داری و با مبارزات انقلابی توده ها به ضد ارتجاع های بومی و سلطه امپریالیستی مخالفت می ورزند. آنها با ترساندن توده ها از جنگ یا جنگ داخلی مانع تکامل و عمق یابی مبارزه طبقاتی می شوند. ادعای آنها در مورد تقابل بین مبارزه انقلابی و حفظ صلح، ناشی از پرده پوشی و مغلطه کاری آنها در مورد علل جنگ است. آنها گرایش ذاتی نظام سرمایه داری به استثمار هر چه شدیدتر کارگران و دیگر زحمتکشان، تمرکز هر چه بیشتر وسایل تولید و ثروت در دست عده ای محدود و سلطه طلبی سیاسی و نظامی گری و شووینیسم را که زمینه های واقعی جنگ هستند پرده پوشی می کنند و در همان حال کارگران را از مبارزه انقلابی برحذر می دارند که مبادا جنگ شود! از سوی دیگر بسیاری از رفرمیست ها همه جنگ ها را یک کاسه می کنند و با صلح طلبی کاذب و جبونانه ای جنگ های انقلابی، آزادیبخش و حق طلبانه یعنی جنگ های عادلانه را در ردیف و در کنار جنگ های امپریالیستی، تجاوزگرانه و غارتگرانه یعنی جنگ های غیر عادلانه قرار می دهند و همه را به طور

یکسان «رد می کنند». آنها ضمن پرده پوشی علل واقعی جنگ این حقیقت را نیز پنهان یا رد می کنند که تنها انقلاب های کارگری پیروزمند قادر به ریشه کن کردن جنگ و استقرار صلح پایدار در جهانند.

برخی ویژگی رفرمیسم کارگری در ایران

طیف های مختلف رفرمیسم کارگری در ایران ویژگی های مختلفی را که در بالا برای رفرمیسم توضیح دادیم با خود دارند. حتی اگر برخی از این ویژگی ها در شرایط کنونی ایران جنبه عملی نداشته باشند رفرمیست ها به لحاظ نظری به آنها پای بندند. به طور مثال بالاتر توضیح دادیم که خط اصلی مبارزه رفرمیست ها مبارزه پارلمانی و تلاش برای به دست آوردن پست های دولتی مانند وزارت و غیره است تا از این راه به گمان خود اصلاحاتی برای کارگران انجام دهند. در سنت انقلابی مبارزات طبقاتی کارگران، شرکت در کابینه های بورژوائی چیزی جز شریک جرم بودن با بورژوازی نیست و شرکت در پارلمان بورژوائی تنها در شرایط ویژه ای برای افشای رژیم، تلاش برای جلوگیری از گذراندن یک رشته قوانین و تصمیمات (مثلا رأی منفی به جنگ و اعتبارات جنگی) و یا تبلیغ وسیع برنامه حزب انقلابی کارگران مجاز شمرده می شود. رفرمیست های کارگری ایران به رغم

این تجارب انقلابی طبقه کارگر و به رغم این واقعیت که در رژیم استبدادی جمهوری اسلامی ایران اصولاً امکان این وجود ندارد که کارگری به مجلس یا کابینه راه یابد اعلام می کنند که «شرکت در دولت مذموم نیست!»

رفرمیسم کارگری ایران ریشه ها و نموهای عمیق تر و گسترده تری دارد و به اصطلاح «پخته تر» و در نتیجه برای جنبش کارگری خطرناک تر شده است. به خاطر طولانی نشدن این متن در اینجا به تاریخچه رفرمیسم کارگری در ایران نمی پردازیم و تنها به ذکر پاره ای از ویژگی های مهم آن در دوران حاکمیت رژیم اسلامی بسنده می کنیم.

دنباله روی از بورژوازی همان گونه که بالاتر گفتیم یکی از ویژگی های رفرمیسم کارگری به طور کلی نفی استقلال نظری و سیاسی طبقه کارگر و دنباله روی از بورژوازی و یا خرده بورژوازی است. دنباله روی رفرمیست های ایرانی از بورژوازی ویژگی هائی دارد که برای درک آن نخست باید شناختی از بخش های مختلف بورژوازی ایران به دست آورد. بدین سان نخست نگاهی به طبقه سرمایه دار ایران و تحولات آن در چند دهه گذشته می اندازیم و سپس چگونگی تأثیر پذیری رفرمیسم کارگری از این تحولات را بررسی می کنیم.

اگر رفرمیسم کارگری اروپا و آمریکا دنباله رو بورژوازی صنعتی لیبرال-دموکرات یا جمهوری خواه و یا احزاب سوسیال دموکرات

(که آنها هم احزابی بورژوائی اند) بوده و هست، رفرمیسم کارگری ایرانی دنباله رو بورژوازی عقب مانده یا مرتجعی است که در طول بیش از صد سال که از ورود آن به مبارزه سیاسی می گذرد حتی نتوانسته یک حزب مستقل و کارآی بورژوائی به وجود آورد. بخش هائی از این بورژوازی که با گرایش های لیبرالی و ناسیونالیستی مشخص می شوند در رژیم پهلوی در صورت مساعد بودن شرایط در گروه ها و فراکسیون های پارلمانی یا احزاب موردی و زودگذری گرد می آمدند که دنباله رو این یا آن شخصیت اشرافی یا روحانی بودند و یا می کوشیدند در همان دستگاه دولتی و یا نهادهای اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی موجود به عنوان تکنوکرات یا بوروکرات های دست دوم و یا شخصیت مدنی و اجتماعی جایگاهی دست و پا کنند. آنها همچنین گوش به زنگ تغییراتی در سیاست جهانی (به ویژه آمریکا) و انعکاس آن در ایران بودند تا بتوانند سهمی از قدرت سیاسی را به دست آورند. در دهه های اخیر بخشی از این بورژوازی با "احزاب" و دسته های ملی و ملی-مذهبی، نقش جاده صاف کن به قدرت رسیدن خمینی و روحانیت پان اسلامیست را بازی کردند و در همان سال های نخست رژیم اسلامی از حکومت بیرون انداخته شدند.

بخش دیگر بورژوازی که اساسا از بورژوازی تجاری تشکیل می شد و از دیر باز از طریق هیأت های مذهبی، حسینیه ها و مدارس دینی، مؤسسات خیریه، اوقاف، سهم امام و غیره با روحانیت در تماس و تبادلی نزدیک بود و از لحاظ اینولوژیکی به پان اسلامیسم گرایش داشت همراه با روحانیت خواستار قدرت سیاسی با تکیه بر شبکه های مذهبی و صنفی بازاری زمینه های تجدید حیات پان اسلامیسم بر پایه اجتماعی وسیع تری را به وجود آوردند بدین معنی که علاوه بر پایگاه سنتی خود (که متشکل از بخشی از تجار بازار و دیگر بازاری ها، بخشی از روحانیت، برخی از متنفذان روستاها و گروه هایی از لومپن ها بود) توانستند عده نسبتا زیادی از طلاب، دانشجویان و روشنفکران را نیز به خود جلب کنند و همچنین بخش هایی از تهی دستان شهر و روستا را با تبلیغات دینی و وعده و وعید و گاه کمک مالی به سیاهی لشکر خود مبدل سازند. در رژیم پهلوی بورژوازی لیبرال و ملی گرا (که اساسا بیانگر منافع بورژوازی صنعتی متوسط است) و بورژوازی تجاری پان اسلامیسمتنها بخش های بورژوازی و حتی بخش غالب آن از نظر حجم و انباشت سرمایه را تشکیل نمی دادند. در آن زمان بورژوازی بوروکرات - نظامی قدرت اصلی را در دست داشت که دربار در رأس آن بود. در ایران طی هشتاد سال اخیر دست یابی به قدرت دولتی

یکی از شاهراه های انباشت و توسعه سرمایه و از این رو عرصه رقابت حاد بین گروه های مختلف سرمایه دار و جاه طلبان سیاسی و اقتصادی بوده است. خاندان پهلوی و وابستگان شاه و مقامات ارشد نظامی و کشوری رژیم (که بسیاری از آنها در روند اصلاحات محمد رضا شاه و برخی پیش از آن به سرمایه دار تبدیل شده بودند) و افزون بر آن کنترل درآمد نفت و دیگر درآمدهای دولتی را در دست داشتند ستون اصلی این بورژوازی بوروکراتیک - نظامی بودند. اینان همراه با لایه بالائی بورژوازی خصوصی که در دهه های 1340 و 1350 رشد زیادی کرده بود بورژوازی بزرگ ایران را تشکیل می دادند. این بورژوازی بزرگ (بورژوازی بوروکرات - نظامی و لایه های بالائی بورژوازی بزرگ خصوصی)، پایگاه اصلی اجتماعی رژیم محمد رضا پهلوی، نفع بر اصلی استبداد خونین او و تکیه گاه اصلی نفوذ و سلطه سیاسی و اقتصادی امپریالیسم بر ایران بود. بدین سان طبیعی بود که رژیم شاه و بورژوازی بزرگ (خواه بورژوازی بوروکرات - نظامی و خواه بخش خصوصی بزرگ متحد آن) آماج اصلی مبارزات انقلابی کارگران و زحمتکشان در سال های 1356-1357 باشند. اما کارگران سیاست و سازمان مستقل خود را نداشتند. بدین سان در انقلاب بهمن 1357 بورژوازی متوسط ایران، به ویژه سرمایه داران تجاری و

صنعتی ای که در رژیم گذشته از قدرت سیاسی محروم بودند و آن بخش از روحانیت که به تصرف قدرت سیاسی می اندیشید، زیر رهبری خمینی و احزاب و گروه های بورژوازی مذهبی و ناسیونالیست با اتکا بر توهم توده ها و اکثر سازمان های سیاسی، در شرایط فقدان حزب کمونیست و سیاست مستقل کارگری و نبودن رهبری طبقه کارگر در جنبش انقلابی، به قدرت رسیدند.

حاکمان جدید با نشستن بر اریکه قدرت بر بخش مهمی از سرمایه های بورژوازی بزرگ بوروکراتیک که رژیم شاه نماینده اش بود، بر اقتصاد دولتی به ویژه صنعت نفت و دیگر صنایع بزرگ، بانک های دولتی و خصوصی و شرکت های بیمه و زمین های وسیع متعلق به سردمداران رژیم سابق و وابستگان آنها، زمین ها و منابع طبیعی متعلق به دولت و بر دارائی های عظیم متعلق به نهادهای مذهبی (مانند سرمایه ها، املاک و مستغلات متعلق به آستان قدس رضوی) و دارائی های وقفی و غیره دست یافتند. طی یکی دو سال نخست پس از کسب قدرت، نمایندگان بورژوازی صنعتی متوسط که گرایش های ناسیونالیستی و لیبرالی داشتند از قدرت بیرون انداخته شدند. روحانیت و بورژوازی تجاری ای که به قدرت دست یافته بودند به همراه دستگاه نظامی و امنیتی ای که به وجود آوردند - دستگاهی که در جریان جنگ ایران و عراق توسعه و تکامل

یافت - و بخشی از بوروکراسی غیر نظامی و نظامی میراث رژیم گذشته، اولیگارشسی (حکومت مستی متنفذ) جدیدی تشکیل دادند. بدین سان طی سه دهه گذشته بلوکی مرکب از بورژوازی بوروکراتیک جدید (مقامات روحانی صاحب قدرت و وابستگان آنها، فرماندهان و کادرهای بالای سپاه پاسداران، ارتش، نیروهای امنیتی و انتظامی و مدیران و کادرهای تکنوکرات «مکتبی» مؤسسات اقتصادی دولتی)، و بورژوازی تجاری که اینک در دستگاه های اقتصادی و تصمیم گیری دولتی و خصوصی (مانند اتاق های بازرگانی و صنایع و معادن، اتاق های اصناف و غیره) نفوذ فراوانی به دست آورده بود و بخش هایی از روحانیت را به طور سنتی با خود داشت، شکل گرفت.

در بیرون و در کنار این بلوک اقتصادی و سیاسی حاکم (بورژوازی بوروکراتیک و بورژوازی تجاری بزرگ)، شاهد رشد بخش خصوصی ای هستیم که در قدرت سیاسی شریک نیست. این بخش به ویژه در سال های پس از پایان جنگ ایران و عراق به دلیل نیازهای شدیدی که به سرمایه گذاری و فعالیت در زمینه های خانه سازی، راه سازی، سدسازی، حمل و نقل و انبارداری، صنایع و تأسیسات و ساختمان های نظامی، ایجاد شبکه های انتقال و توزیع نفت و گاز، شبکه ها و تأسیسات مخابراتی، ارتباطات و برق، معادن،

تأسیسات و ناوگان دریائی و هوائی، صنایع دارو سازی، صنایع غذایی و بسته بندی، کشاورزی و غیره وجود داشت رشد و تکامل یافت و در اقتصاد ایران نقشی مهم، هرچند نه همچون بازیگر اصلی، به دست آورد.

این بخش از بورژوازی که می توان آن را بورژوازی لیبرال نامید مدافع آزادی کسب و کار، بازار آزاد و «مقررات زدائی» (به ویژه در مسائل مربوط به استخدام، مزد حداقل، بیمه بیکاری، اخراج کارگر و غیره)، آزادی قیمت ها، کاهش حجم و هزینه دولت، بهبود کارائی نظام اداری، کاهش یا «هدفمند کردن» یارانه ها، صرفه جوئی در مصرف درآمد نفت، عدم استفاده از آن در بودجه جاری کشور، ذخیره بخشی از آن و سرازیر کردن بخش عمده آن به طرف بخش خصوصی است. بورژوازی لیبرال به رغم طرفداری از بازار آزاد هر جا که منافعش اقتضا کند خواهان دخالت و کمک های دولتی، سیاست حمایتی و «پشتیبانی از اقتصاد ملی» است. از نظر سیاست خارجی گرایش او به «تنش زدائی»، نزدیکی به آمریکا و اتحادیه اروپا و تلاش برای پیوستن به سازمان جهانی تجارت است. او همچنین خواستار گسترش امکانات «زیرساختی» بیشتر (راه ها، تأسیسات بندری، فرودگاه ها، انبارها و سردخانه ها، شبکه های حمل و نقل و ارتباطات، برق و آب، آموزش فنی و سازمانی، بهداشت و غیره تا آنجا که برای

سود آوری سرمایه و استثمار بیشتر از نیروی کار لازم است) و برقراری شرائط سیاسی، حقوقی و فرهنگی مناسب تر برای سرمایه گذاری خارجی است. بورژوازی لیبرال تکامل و توسعه «کشور» - یعنی تکامل و توسعه خود و بورژوازی به طور کلی - را در «ادغام در اقتصاد جهانی» به عبارت دیگر در شرکت کامل در تقسیم کار بین المللی امپریالیستی و بهره برداری از «مزیت های نسبی یا رقابتی» - به طوری که در این تقسیم کار تعریف و تعیین می شود - می بیند و در این چارچوب به دنبال جایگاهی برای خود است. یکی از این «مزیت های نسبی» سرمایه داری ایران و از جمله بخش لیبرال آن، نیروی کار ارزان و کارگر بی تشکل، بی حقوق و بی تأمین است که شرائط کارفرما را به آسانی بپذیرد و دم بر نیورد. مزیت نسبی دیگر موقعیت ایران همچون کشور تولید کننده انرژی با هزینه تمام شده پائین است.

شیوه برخورد رفرمیسم کارگری (یعنی احزاب و سازمان هائی که بیانگر این رفرمیسم بودند و نیز برخی از فعالان در سندیکاها و یا شوراهائی که در سال های نخست پس از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی تشکیل شده بود) در روند روی کار آمدن این رژیم و نیز در سال های بعد حمایت آشکار یا ضمنی از این یا آن جناح رژیم (و گاه هر دو) بود. جالب این است که حتی امروز برخی از اینان از

دنباله روی رفرمیست های کارگری از بورژوازی، به ویژه جریان های لیبرالی ملی گرا و اصلاح طلبان به صورت های زیر نمودار می شود:

- رفرمیست های کارگری ایران مانند جریان های لیبرالی ملی گرا و اصلاح طلبان همواره چشم به «بالائی ها» دوخته اند و به توده های کارگر اعتماد و به نیرو و خلاقیت آنها باور ندارند.

- رفرمیست های کارگری ایران مانند جریان های لیبرالی ملی گرا و اصلاح طلبان تکیه اصلی را در سیاست خود روی تضاد و شکاف درون جناح های حاکم می گذارند با این امید که «تغاری بشکند ماستی بریزد جهان گردد به کام کاسه لیسان!»

- در زمینه اقتصادی خواستی فراتر از «حمایت از تولید ملی»، «جلوگیری از واردات بی رویه»، «مبارزه با رانت خواری»، اجرای قانون کار جمهوری اسلامی و دیگر گفتمان های بورژوائی مطرح نمی کنند.

- در مسأله مزد غالباً خواست «افزایش مزد به تناسب تورم» را که در ماده 41 قانون کار رژیم آمده تکرار می کنند در حالی که این خواست در بهترین حالت حفظ وضع موجود است، وضعی که در آن مزد اکثریت قریب به اتفاق کارگران زیر خط فقر است.

- در زمینه تشکل های کارگری تکیه آنها فقط بر تشکل قانونی و علنی و در توافق با اصل سه

سیاست حمایت از خمینی توسط برخی احزاب مانند حزب توده و فدائیان کثرت حمایت می کنند. اگر در آن زمان مسأله حمایت از «مواضع ضد امپریالیستی امام» را مطرح می کردند، امروز می گویند که آن سیاست نزدیک شدن به حکومت، سیاستی «زیرکانه» برای جلوگیری از یا به عقب انداختن سرکوب وسیع بوده است!

پس از تصفیه های درون حکومت و سرکوب و کشتار وسیع نیروهای انقلابی و مخالف، رفرمیست ها به تدریج به جانب جریانات بورژوائی رانده شده از حکومت رفتند. دیگر کمتر رفرمیستی صریحاً از خمینی حمایت می کرد. اما این مانع از آن نشد که بخش های مهمی از اصلاح طلبان کارگری (چه آنهایی که در سازمان های سیاسی بودند و چه برخی فعالان سندیکائی با نفوذ) در دوم خرداد 1376 و پس از آن به زیر پرچم اصلاح طلبان حکومتی که خود را خط امامی های اصیل می نامیدند بروند یا در انتخابات سال 1388 از موسوی که دوران خمینی را «دوران نور» می نامید و خواستار «اجرای بی تنازل» قانون اساسی ارتجاعی رژیم بود حمایت کنند. اصلاح طلبان حکومتی نیز که به دنبال نیرو بودند و هستند کوشیدند با ایجاد پیوند و ارتباط با برخی از فعالان کارگری آنها را به زیر «چتر» خود درآورند. این وضعیت همچنان ادامه دارد.

فکر می کنم برای مقاله حاضر نیز مناسب باشد:

«طبقه کارگر هیچ نفعی در دنباله روی از هیچ جریان بورژوائی، خرده بورژوائی و غیره ندارد. یگانه راه پیشرفت سیاسی و اجتماعی این طبقه، یگانه راهی که می تواند به رهائی سیاسی و اقتصادی این طبقه منجر شود، خط مشی مستقل سیاسی این طبقه و مبارزه طبقاتی ای است که سرنگونی جمهوری اسلامی، استقرار دموکراسی شورائی و حرکت به سمت سوسیالیسم را در برنامه خود قرار دهد. تمام مبارزات اقتصادی، سیاسی، نظری و فرهنگی طبقه کارگر هنگامی می توانند به ثمر برسند و نتایج پایدار داشته باشند که در این راستا صورت گیرند.

طبقه کارگر نیازمند اعتماد به خود و تکیه بر نیروی خود است و متحدان طبقه کارگر در این مبارزه توده های زحمتکش اند و نه استثمارگران و نه سیاست پیشگانی که تا دیروز شریک جرم جنایات جمهوری اسلامی بودند.

اعتماد طبقه کارگر به خود و همکاری و همیاری او با دیگر استثمارشدگان و توده های زیر ستم باید همراه با بی اعتمادی به اپوزیسیون های بورژوائی و افشای بی امان آنها همراه باشد، ضمن آنکه حمله اصلی مبارزات سیاسی باید به ضد رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی رهبری گردد.

جانبه گرائی (یعنی مذاکره و همکاری نمایندگان کارگران، کارفرمایان و دولت) و مقابله نامه های دفتر بین المللی کار (ILO) است. چنین سازمان هائی مصداق سندیکای راست از لحاظ سیاسی «بی طرف» است که بالاتر توضیح داده شد.

- به بهانه های مختلف با کار انقلابی مخفی و سازمان های مربوط به آن مخالفت می ورزند.

- در زمینه سیاسی اصلاح طلبان کارگری مانند اصلاح طلبان حکومتی مخالف سرسخت انقلاب تغییر انقلابی جامعه در زمینه سیاست و اقتصاد اند.

- آنها درست مانند بورژوازی اپوزیسیون هرچند با دخالت سپاه پاسداران و دیگر نیروهای نظامی، امنیتی و انتظامی در اقتصاد و سیاست مخالفت می ورزند اما با سیاست نظامی گری رژیم مخالفتی نمی کنند.

- درست مانند اپوزیسیون های بورژوائی با شووینیسیم کنار می آیند و لطمات آن را بر جنبش کارگری نمی بینند.

-

من مقاله « تلاش اصلاح طلبان حکومتی برای رخنه در جنبش کارگری و نقش دلالت بورژوازی در درون نیروهای به اصطلاح چپ و دموکرات » را که در تاریخ 28 آبان 1391 نوشته شده با نتیجه گیری زیر پایان دادم که

طبقه کارگر همچنین باید کارگزاران و دلانان بورژوازی را که در لباس «دموکرات»، «چپ» یا «فعال کارگری» می کوشند کارگران را به دنباله رو بورژوازی تبدیل کنند بشناسد و افشا کند.»

در سفره خانوارهای توده مردم و سبد کالاهای ضروری چه بر جا مانده است؟

شیده رخ فروز

روند سیر صعودی قیمت کالاهای ضروری در سفره خانوارها همچنان اوج می گیرد، و هرگونه وعده مسئولان دولتی مبنی بر کنترل قیمت و بازار، جلوگیری از افزایش مجدد قیمت ها و امید به بهبود اوضاع اقتصادی، به شعاری رنگ و رو باخته تبدیل شده است. تهیه یک وعده غذا برای اکثریت زحمتکش و بی چیز جامعه دیگر تبدیل به معضل گردیده و ابعاد سفره این خانوارها روز به روز کوچکتر و مواد ضروری از آن محو می شود. افزایش قیمت شیر و لبنیات در روزهای اخیر، هشدار جدی مبنی بر حذف لبنیات از سبد مصرفی مردم است: "قدرت خرید مردم در مورد شیر و لبنیات کاهش یافته است و به دلیل اینکه ذاتاً مردم ایران مصرف بالایی در لبنیات ندارند، به راحتی آن را از سبد مصرفی خود کنار می گذارند. این در شرایطی است که بررسی ها نشانگر این است که سرانه مصرف لبنیات در ایران به شدت نسبت به سایر

کشورها پایین است و حال هم که قیمت افزایش یافته است، زنگ خطری برای عدم مصرف شیر به صدا درآمده است." (92/4/24- کار و کارگر) اینکه مردم به راحتی شیر و لبنیات را کنار گذاشته اند، ربطی به ذات مردم ندارد، بلکه باید به این نکته توجه نمود که طبق آمار اعلام شده از سوی فعالان صنعت لبنیات، قیمت شیر در طول دو سه سال اخیر 200% افزایش یافته و این امر به کاهش مصرف سرانه شیر در کشور منجر شده است، امری که در سایر کشورها سابقه ندارد. این محو شدن تدریجی مواد غذایی ضروری از سفره ها که جای خود را به مصرف اقلام بی کیفیت و غیر مغذی (یا به عبارت دیگر شکم پر کن) می دهد، در همین حد نازل نیز برای بخش وسیعی از مردم که فاقد درآمد مستمر، فاقد درآمد (خیل عظیم بیکاران) و یا با حداقل دستمزد دست به گریبانند به صورت یک آرزو جلوه می نماید. نگاهی به قیمت اقلام خوراکی ضروری که بانک مرکزی برای هفته منتهی به 14 تیرماه داده است، ابعاد این مسئله را روشن تر می سازد: "قیمت هر بسته نیم کیلویی چای خارجی در این هفته نسبت به دوره مشابه سال قبل حداقل به 15 هزار تومان رسیده است که یک رشد 100 درصدی را نشان می دهد. شکر حدود 40% و قند هم 41% افزایش داشته اند. قیمت نان هرچند گفته شده است که ثابت بوده اما گزارش ماهانه اقتصادی این بانک نشان می

دهد که در اردیبهشت ماه امسال نسبت به پارسال حدود 59% رشد داشته است. ... قیمت پنیر پاستوریزه - بسته 450 گرمی آن- 52% و غیر پاستوریزه کیلویی 33% نسبت به پارسال افزایش داشته است. کره ... این قلم هم رشدی حدود 100% داشته است... قیمت هر شانه تخم مرغ هم نسبت به هفته منتهی 14 تیرماه سال 91 حدود 60% افزایش پیدا کرده است." (اعتماد-92/4/18) بخوبی واضح است که این افزایش قیمت ها که با حداقل رشد قیمت 33% شروع و به 100% منتهی می شود، سفره صبحانه خانوارها را به شدت دچار معضل یاد شده در بالا خواهد ساخت. با توجه به اینکه کارشناسان صبحانه را مهم ترین وعده غذایی در حفظ سلامت و رشد ارزیابی می نمایند، تبعات محو این اقلام ضروری از سفره ها، زمینه تشدید انواع بیماری ها و از دست دادن تعادل روانی افراد (بویژه افت قند خون و تأثیر سوء بر رشد کودکان) را فراهم می سازد. نهایتاً تهیه نان و چای بعنوان صبحانه نیز کاری شاق بر دوش سرپرستان خانوار به حساب می آید!

در سفره ناهار برخلاف گذشته آبگوشت غذای ویژه ثروتمندان جامعه است. قبلاً مسئولان رژیم معترف بودند که "گوشت یک کالای لوکس" است و اکنون باید اذعان کنند که کارگران و بی چیزان بروند شلغم بخورند! "هر کیلو گوشت گوسفند حدود 30 هزار تومان است

که نسبت به پارسال 40% رشد داشته، نخود هر کیلو 6200 تومان که نسبت به پارسال 59% افزایش قیمت دارد... رشد قیمت لوبیا سفید نسبت به پارسال 122% است. هر کیلو لوبیا سفید 9000 تومان است... سیب زمینی با 217% رشد... کیلویی 2300 تومان را ثبت کرده است. گوجه فرنگی هم رشد 100% دارد و هر کیلو گوجه فرنگی به 2000 تومان رسیده... قیمت هر کیلو برنج داخله درجه یک 7200 تومان است که نسبت به پارسال 61% رشد داشته و درجه دو آن 5600 تومان که 79% رشد داشته... قیمت هر لیتر روغن نباتی مایع به 4600 تومان رسیده که نسبت به پارسال 65% رشد دارد و روغن نباتی جامد - حلب 5 کیلویی- 22 هزار تومان که 47% رشد داشته است." (همانجا) این هم از افزایش سرسام آور ضروری ترین اقلام که باید سفره ناهار و شام خانوارها را با آن ها تهیه نمود (حداقل ها در نظر گرفته شده و دیگر مواد مانند میوه، دسر، انواع سالاد و سبزیجات به کنار). حال کارشناسان رژیم و اعضای مزدور شورای عالی کار که بیشرمانه به تعیین دستمزدهای حداقلی دست می زنند و مدعی اند که به نرخ تورم و سبب هزینه خانوار توجه کافی داشته اند، پول لازم برای یک وعده صبحانه، ناهار و شام یک خانوار را تعیین نموده و جمع یک ماهه آن را اعلام نمایند! "... به دنبال افزایش یکباره قیمت ها در یک سال

معاش با وضعیت رکود فعلی اقتصاد ورشکسته، دیرپا نخواهد بود. این وضعیت به اقلیت حاکم بر جامعه که شاه‌رگ حیاتی کشور و اهرم‌های قدرت را در چنگال خونین خود دارند، کوچکترین گزندی نمی‌رساند. کارگران و بی‌چیزان و خانوارهای آنان هستند که در چرخه این گرداب فقر، فلاکت و تباهی روز به روز فروتر رفته و غرق می‌گردند. تنها این خیل عظیم فرودست قادر است که خود و تمامی جامعه را نجات بخشد. کوچکترین امیدی به ساحل نشینان غرق در رفاه، امنیت و آسایش از هر قماش، رویایی بیش نیست. دروغین بودن اصلاحات، تغییر یا هر نام دیگری که برای عوام فریبی به عمل دولت جدید با این ساختار و سازمان رژیم بدهند دیری نخواهد گذشت که بر توده‌های مردم آشکار خواهد شد و رژیم اسلامی را به مخمصه جدیدی خواهد انداخت.

مصاحبه تلویزیونی احمدی نژاد و

آخرین حرف‌های خامنه‌ای با دولت دهم

آرش جاوید

احمدی نژاد که روزهای آخر ریاست جمهوری خود را سپری می‌کند، این روزها به شکل سریالی در تلویزیون دولتی ظاهر شده و از عملکرد دولت نهم و دهم و برنامه‌های دولت خود دفاع می‌کند. این نوع برخورد از سوی

اخیر به ویژه در بخش کالاهای پرمصرف و اساسی مورد نیاز خانوار کارگری، قدرت خرید مشمولان قانون کار به شدت افت کرده است و بر همین اساس، مقامات کارگری می‌گویند دستمزد ماهانه کارگران به ویژه در بخش حداقل دستمزد 487 هزار تومانی تنها تا چند روز اول ماه قادر به تأمین نیازهای مالی خانوار کارگری خواهد بود. ... کارشناسان بازار کار کشور می‌گویند طی سال‌های اخیر کارگران می‌توانستند با حداقل دستمزدهای دریافتی تا 10 روز از ماه را سپری کنند. ... دلالی در بازار، دستفروشی، اشتغال ساعتی و مواردی از این دست راهکارهایی است که کارگران برای تأمین معیشت خانوار خود دنبال می‌کنند." (آفتاب-92/4/19) بر اساس آخرین گزارش مرکز آمار، تورم گروه خوراکی در دوازده ماه منتهی به خرداد 92 به 50/6 درصد رسیده است. شاخص گروه اصلی خوراکی‌ها نیز در این ماه به عدد 199/3 رسید که نسبت به ماه قبل 3 درصد افزایش و همین‌طور نسبت به ماه مشابه در سال گذشته رشدی 59/6 درصدی را نشان می‌دهد. (92/4/20) بالا رفتن روزانه این درصدها (چه در بخش اقلام خوراکی، چه در بخش هزینه کمرشکن مسکن و اجاره و بهداشت و درمان) کار را به جایی کشانده که باید گفت با این دستمزدهای حداقل، کارگران دیگر یک روز را نمی‌توانند آسوده سپری سازند، و راهکارهای کمک به تأمین

رئیس یک دولت و دادن امتیاز از جانب "صدا و سیما" و اختصاص وقت بیش از یک ساعت آنهم بعد از خبر ساعت 21 (که قرار است در 5 نوبت اجرا شود) از بدعت گذاریهایی است که سران رژیم از خود نشان می دهند. صدا و سیما، به سرپرستی ضرغامی، در این بدعت گذاری چه هدفی را دنبال می کند؟

در نگاه اول بینندگانی که نظاره گر این نمایش تلویزیونی هستند با سؤال ها و جواب هایی روبرو می شوند که با مهارت خاصی از طرف مجری معروف مناظره ها و مصاحبه های ویژه حکومتی (حیدری) اجرا می گردد. تفهیم تهوع آور "رسانه ملی" آزاد و دموکرات اولین هدفی است که از این نمایش مضحک انتظار می رود. احمدی نژاد به شکلی عوام فریبانه از همه عملکردها و سیاست های دو دوره ریاست جمهوری اش دفاع می نماید و حیدری نیز با طرح سؤال ها و یا جمله های تکمیلی بحث را به روند مورد نظر خود و ضرغامی هدایت می کند. احمدی نژاد و حیدری بازیگر نمایش مضحکی هستند که پیش از این مورد "لعن و نفرین" همه حواریون ولایت فقیه قرار گرفته بود. پیش از این از خصوصی ترین رفتارهای احمدی نژاد تا سیاست های کلان دولت او با زشت ترین کلمات انتقاد می شد. پیش از این همه تراوشات فکری وی ملغمه هایی شمرده می شد که فقط می توانست از "مغز معیوب او و اطرافیان تراوش" کند. پیش از این از احمدی

نژاد و جریان فکری او و همچنین باند سیاسی اش به عنوان "جریان انحرافی" نام برده می شد که حتی اگر "اصول و فروع دین" را هم "امر به معروف" می کرد چیزی جز تبلیغ شرک نبود. احمدی نژاد فکر و نظر خود را بویژه پس از بر مسند ریاست جمهوری قرار گرفتن مادیت بخشید و هشت سال از تاریخ جمهوری اسلامی را چنین رقم زد: تقلب، دروغ، رانت خواری، هرج و مرج، تبعیض، افزایش تورم و بحران اقتصادی و از این قبیل امور میراث های برجسته ای اند که او طی این سال ها آنها را پیش برد و خامنه ای به عنوان ولی فقیه با تأییدهای خود او را با هر "انحراف" و هر "سرکشی" به سرنوشت مردم حاکم نمود و برای حمایت از این فرد "منحرف"، که البته در دوره دوم ریاست جمهوری اش برای مدتی مورد غضب قرار گرفته بود، از هیچ کوششی دریغ نکرد. کشتار و سرکوب وحشیانه جنبش اعتراضی مردم در سال 88 جنایت عریانی بود که همه ارگانهای سرکوب رژیم به دفاع از سیاست های جمهوری اسلامی و تأیید احمدی نژاد صورت دادند. کارگران و توده های زحمتکش و انقلابیان کمونیست از همان ابتدا به روند انتخابات ریاست جمهوری اعتراض داشتند و در جنبش و حرکت خیابانی خود سیاست کلی رژیم را به چالش گرفتند و مورد نقد قرار دادند. اما خامنه ای به رغم همه تقلب ها و

آخر عمر ریاست جمهوری اش، از رسوایی خامنه ای پرده برداشت.

اکنون همان "رسانه ملی و آزاد"ی که زمانی خود پرچم دار "منحرف" جلوه دادن ریاست جمهوری محبوب ولی فقیه بود، وظیفه ماله کشیدن بر افتضاحات سیاسی او را برعهده دارد. احمدی نژاد نیز سرمست از این امتیازگیری مأمور به دفاع از سیاست های 8 ساله خود و تأیید نظر و دیدگاه خود می گردد. زیرا اثبات مثبت بودن کارنامه سیاسی و اقتصادی وی به معنی سرپوش نهادن بر سیاست خامنه ای در دفاع از احمدی نژاد است. آری در واپسین روزهای دولت دهم تلویزیون رژیم و رئیس جمهور دوباره در یک جبهه قرار گرفته اند تا خامنه ای آبروبخته را تطهیر نمایند. خود خامنه ای هم در برخورد به بیلان کار دولت دهم می گوید:

«آنچه که من امروز باید به دوستان عرض کنم، در درجهی اول خدا قوتی است؛ ان شاءالله که خسته نباشید. هشت سال کار کردید، تلاش کردید، کارهای خوبی انجام گرفت، تحمل زحمات کار شبانه روزی را شماها نشان دادید؛ یعنی دیده شد، احساس شد، همه فهمیدند که رئیس جمهور محترم و همکارانشان در دولت حجم کارشان بسیار بالا و پرشتاب نسبت به همه دوره های دیگر بود و هست؛ این نقطه ای برجسته ای است که نباید این را نادیده گرفت.

دروغ ها و سرکوب و کشتارها، احمدی نژاد را با بیان اینکه "نظر وی را به نظر خود نزدیک تر" دانست مورد تأیید قرار داد.

گرچه بیشرمی سردمداران رژیم بر کسی پوشیده نیست و گرچه ملامهای مرتجع حکومتی، نظر و دیدگاه ولی امر را "حکم خدا" می دانند که "حجت" را بر مردم تمام کرده است اما روند اتفاقات پس از سال 88 خلاف این را ثابت کرد. واقعیات این امر را روشن ساخت که اتفاقاً فهم و آگاهی ولی فقیه در حیطه منافع حکومتی اوست و این منافع چیزی جز سرکوب و کشتار و استثمار کارگران و زحمتکشان نیست. به همین دلیل بود که خامنه ای برای حفظ موقعیت جمهوری اسلامی و مصونیت رژیم از جنبش انقلابی مردم، هم به دفاع تمام قد از احمدی نژاد پرداخت و هم از "اندک آبروی" نداشته خود مایه گذارد. این همان موضوعی است که "صدا و سیما" باید پیش از به پایان رسیدن عمر دولت احمدی نژاد ذهن مردم را از بی تدبیری و شتاب زدگی رهبر جمهوری اسلامی در تأکید به درستی سیاست و نظر او و حمایت از احمدی نژاد پاک نماید. خامنه ای در سال 88 برای آنکه رقبای حکومتی خود را از صحنه خارج نماید و همچنین حرکت اعتراضی مردم را سرکوب کند، مجبور به دفاع از احمدی نژاد گردید. فرزند خواندگی احمدی نژاد در سال 88 و ناخلف درآمدن و منحرف خواندن او در سالهای

همه‌ی کسانی که می‌خواهند درباره‌ی دولتها، درباره‌ی کابینه‌ها، درباره‌ی رؤسای جمهور قضاوت کنند - چه پیش خودشان، چه در منظر عموم - و نظری بدهند، خوب است به این نکته هم توجه کنند: حجم کار بالا و تلاش خستگی‌ناپذیر و اعراض از آسایشها و آسودگی‌ها و امتیازاتی که معمولاً مسئولان کشورها در دنیا دارند؛ استراحت میکنند، تفریح می‌روند، امتیاز می‌گیرند؛ اینها را نخواستن، ندیدن، طلب نکردن، امتیاز بزرگی است که این دولت بحمدالله از این امتیاز برخوردار بود. يك نکته‌ی دیگر هم که در مورد این دولت در طول این هشت سال مورد نظر بود و بارها هم به آن اشاره کردم، این است که این دولت بحمدالله توانست شعارهای انقلاب را سر دست بگیرد و به آنها افتخار کند و آنها را در جامعه مطرح کند ... این دولت این شعارها را مطرح کرد، برجسته کرد، سر دست گرفت، به آنها افتخار کرد؛ در مجامع جهانی، احساس شرم از انگیزه‌های انقلابی و از اهداف انقلابی و از شیوه‌های انقلابی نکرد؛ این خیلی کار بزرگی بود. آنچه که برای خدا کردید، خدای متعال آنها را در نامه‌ی عمل شما ثبت کرده و کرام‌الکاتبین آنها را نگه داشته‌اند و بلاشک به درد شما خواهد خورد. آنچه را که شما عمل کردید، چه حالا بنده و امثال بنده ببینیم، بدانیم و تشکر کنیم، چه نبینیم، ندانیم و تشکر نکنیم، «انّ الله شاکر علیم»؛ خدا، هم میداند - علیم است - هم

سیاسگزار است. امیدواریم انشاءالله خدای متعال به شماها توفیق دهد. کاری که باید بر آن همت بگذارید، این است که رشته‌ی خدمت را رها نکنید. همه‌ی تلاشها منحصر نیست در فلان وزارتخانه یا فلان مسئولیت در دولت؛ نه، صحنه‌ی کشور صحنه‌ی تلاش است، صحنه‌ی کار است، صحنه‌ی فعالیت است؛ و این کار، دو جور میتواند انجام بگیرد: متوجه اهداف انقلابی، و غیرمتوجه به اهداف انقلابی. شما چه در دولت آینده و در دولتهای آینده حضور داشته باشید، چه نداشته باشید، کاری که انجام می‌دهید و مسئولیتی که برعهده می‌گیرید - که طبعاً امثال شماها، مدیران شایسته و کارآمد، در هر بخشی از بخشها خالی از مسئولیت نمی‌مانند - سعی کنید آن را با توجه به اهداف انقلاب و با رویکرد هدفهای انقلاب انشاءالله انجام دهید. خدای متعال شماها را مأجور خواهد داشت، ما هم در حد خودمان و به قدر خودمان تشکر میکنیم.»

جالب توجه است که بعد از این سخنان خامنه‌ای، مجلس شورای اسلامی اوضاع کنونی کشور را ناشی از سوء مدیریت دولت دهم دانسته است.

چرا خامنه‌ای در پایان کار دولت دهم این گونه سخن می‌گوید: علاوه بر جنبه‌ی تشریفاتی این موضوع، که در پایان کار دولت‌های پیشین هم صورت گرفت و ماله کشیدن به افتضاحات و

مجلس شهروندان درجه یک

به دنبال امتیازات «مادام العمر»

شیده رخ فروز

تکیه بر اهرم های قدرت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برای اقلیتی که با تصمیم گیری و عملکرد در جهت محکم تر نمودن این پایه ها به سود خویش، سرنوشت و حیات اکثریت میلیونی جامعه را در چنگ گرفته، امری با اهمیت برای طبقه حاکم و جناح های درونی آن به شمار می رود. یکی از نهادهای قدرت، مجلس رژیم است که هر 4 سال یکبار تکیه بر کرسی های آن، دور جدیدی از بازی قدرت باندهای وابسته است که حتی ارزش هزینه کردن میلیاردی برای دسترسی به آن، رقم ناچیزی به شمار می رود. انواع فریبکاری و ترفندهای تبلیغاتی از خدمتگذاری به مردم و از منافع ملت حمایت کردن گرفته تا نگرفتن حقوق از مجلس و فی سبیل الله کار کردن نمایندگان، همچون منتهی بر سر توده ها به کار گرفته می شود تا حضرات بر مسند گرم و راحت مجلس چرت بزنند. در روزهای پایانی مجلس هشتم نمایندگان رژیم با وقاحت خواهان دریافت "حقوق مادام العمر" بعد از پایان کار 4 ساله شان تا باقی عمر شدند، اما این آش آنقدر شور بود که طرح آن پس گرفته شد. آنان که با تصمیم و تصویب قوانین، زندگی در فقر و

جنايات رژيم در عمر دولت های احمدی نژاد، او می خواهد حداقل سه نکته را به پیش برد: نخست اینکه به یابوی جفتک انداز "جریان انحرافی" اطمینان دهد که اگر به خر باربر مطیع در آینده تبدیل شود به خاطر اختلافات گذشته مورد تحاجم قرار نخواهد گرفت و بدین ترتیب در صدد آرام کردن فضای سیاسی کشور در نزد حکومت کنندگان است. دوم اینکه می خواهد به جریان خودی "اصولگرا" تفهیم کند که اگر "جریان انحرافی" دوباره جفتک اندازی نکند آن را مرده بداند و گوش به زنگ اختلافات آینده طبقه حاکم و سیاست گردانان آن در دوره دولت یازدهم باشد. سوم اینکه حداقل دارد به دولت یازدهم هشدار می دهد که کاسه کوزه خرابی اوضاع کشور در آینده را به دوش دولت های احمدی نژاد نیندازد و از آن به نفع خود بهره برداری نکند و به ناآرامی فضای سیاسی کشور در نزد حکومت کنندگان دامن نزند؛ چیزی که رئیس جمهور یازدهم هنوز بر سر کار نیامده شروع کرده است. روحانی برخلاف بانک مرکزی که تورم را 35 درصد اعلام کرده است می گوید تورم در کشور 42 درصد است و یا طرفدارانش می گویند (مانند عیسی کلانتری) وضع اقتصاد کشور بویژه کشاورزی بسیار بیش از آنچه تصور می شد وخیم است و غیره.

فلاکت و حداقل ها را برای جمعیت میلیونی زحمتکش و بی چیز جامعه رقم می زنند، برخورداری از امکانات و موقعیت ها برای خود و وابستگان شان طی مدت نمایندگی برایشان کافی نیست که "مادام العمر" امتیاز می خواهند. حقوق های آنچنانی، برخورداری از مسکن لوکس و مجانی، خودروهای اختصاصی و استفاده های شخصی از امکانات، از قبل ثمره رنج و مشقت کارگران و توده های زحمتکش، آنقدر به دهان شان شیرین است که طلبکارانه "مادام العمر" اوضاع را چنین می طلبند.

در جدیدترین اقدام مجلسیان 21 نماینده طرحی را با عنوان "طرح استمرار حقوق مکتسبه غیرمالی نمایندگان" به مجلس ارائه کرده اند که امتیازات ویژه ای شامل برخورداری از "پاسپورت سیاسی" "مجوز حمل سلاح کمری" و همچنان "مجوز ورود به محدوده طرح ترافیک شان" را طلب کرده و به نوعی مادام العمر شهروند درجه یک باقی بمانند. نگاهی به توجیحات بیشرمانه یکی از امضاء کنندگان طرح بیندازیم: "یک نماینده مجلس پس از اتمام دوره نمایندگی نباید به عنوان یک شهروند عادی محسوب شود. چون مردم و نظام برای این نماینده هزینه کرده اند و باید برنامه هایی تدوین شود که از پتانسیل های وی استفاده شود." (آفتاب 92/4/20) این توجیحات دست این دغلكاران را بیش از پیش رو می سازد

زیرا آنان مدعی اند که مردم "مادام العمر" باید برایشان هزینه کنند تا آنان شهروندانی ویژه خوار باقی بمانند. از سوی دیگر اینکه داشتن حق حمل سلاح کمری و آمد و شد آزادانه آنان در هر مسیر و برخورداری از پاسپورت سبز، چگونه باعث شکوفا شدن پتانسیل حضرات خواهد شد تنها یک پاسخ صریح می تواند داشته باشد: امکان به کارگیری بی دردسر تمامی این امتیازات ویژه علیه همان شهروندان محروم و فاقد درجه ای که این شهروندان درجه یک "مادام العمر و مستمر" قصد دارند بر آنها مسلط باشند. وجه دیگر این طرح هزینه گزافی است که حضرات از قبل شهروندان بی درجه حاتم بخشی می کنند یعنی هر دوره 4 ساله جمعیت نمایندگان ویژه خوار به تعداد نمایندگان دوره قبل "مادام العمر" اضافه خواهند شد. مهمترین پرده پوشی که در پوشش این طرح صورت می پذیرد زیر پا نهادن دموکراسی و حقوق شهروندانی است که حق انتخاب و عزل نمایندگان را هر زمان که صلاح بدانند، خواهند داشت. سرمایه داران که همواره دم از دموکراسی (دروغین و ناپیگیر) پارلمانی می زنند، به ارتجاعی ترین شیوه ممکن از سر و ته آن زده و ریاکارانه مردم را تنها هنگامی که به جمع آوری رأی نیازمندند، می ببینند. فساد و رذالت نمایندگان وابسته به رژیم که در ساده ترین امور نیز باید به فرامین ولی فقیه گردن نهاده و خفه شوند، ماهیت دموکراسی پارلمانی

اسلامی را بیش از پیش رسواتر ساخته که در برابر توده های مردم طلبکارانه (و به هزینه آنان) تنها به دنبال منافع و مصالح خود آن هم به صورت "مستمر و مادام العمر" هستند: "در زمان انتخابات مجلس می بینیم برخی کاندیداها 500 ، 700 میلیون و گاه یک میلیارد تومان هزینه می کنند تا نماینده مجلس شوند... چه کسی 500 میلیون، 700 میلیون و یا یک میلیارد خرج می کند تا 4 سال نماینده مجلس شود؟ آیا آن فرد می داند در آن 4 سال منفعی که تحصیل می کند جبران آن سرمایه گذاری را خواهد کرد؟" (آفتاب- 92/4/19)

**برای ارتقای خیزش ما به یاری همه
جانبه انقلابیان پرولتری نیازمندیم**

ruwo.iran@gmail.com

اعمال دموکراسی پیگیر تنها به وسیله حاکمیت شورائی کارگران و زحمتکشان که در عین حال کاملترین نوع دموکراسی متکی بر اراده اکثریت زحمتکش جامعه است و از بین برنده هر گونه حق سفره نمایندگان منتخب مردم یعنی نمایندگانی که حقوقشان برابر حقوق یک کارگر است و در برابر آنها پاسخگو و قابل عزلند، قابل تحقق است. این امر در گرو سرنگون ساختن سرپای بساط ننگین حاکمان کنونی و مهر بطلان زدن بر هر گونه استمرار و مادام العمر بودن امتیازات ویژه طبقات ممتاز است.